



۳۳} خداوند گفت: ای آدم، آگاه نما فرشتگان را به اسماء آن‌ها. پس، همین که آدم فرشتگان را به اسماء‌شان آگاه ساخت، خداوند گفت: آیا نگفتم که همین من می‌دانم نهران آسمان‌ها و زمین را؟ و می‌دانم آنچه را آشکارا می‌نمایید و آنچه را پنهان می‌دارید؟

۳۴} و به یاد آر آن‌گاه که به فرشتگان گفتیم: سجده آرید برای آدم. پس آن‌ها سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و خود را برتر گرفت و از کافران بود.

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾
وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٤﴾

شرح لغات

أَنْبَأَ، از «نَبَأَ»: بالا و پیش چشم آورد، خبر بی سابقه داد.

ابداء: آشکار کردن، آغاز مطلب کردن.

سجده: خود را پست داشتن، فروتنی کردن و ناچیز شمردن، سر بر خاک نهادن.

چون با «لام» متعدی شود، به نفع مسجود و در راه اوست. قاموس می‌گوید: از

اضداد است: فرو نشست و راست ایستاد.

ابلیس، گویند نام غیر عربی است. شاید هم از «أبْلَس» باشد؛ یعنی خیرش اندک

آمد، از رحمت خدای دور ماند، در کار خود سرگردان شد. این وزن در لغت عرب

مانند دارد چون: «إِزْمِيلُ، إِحْرِيصُ، إِصْلِيْتُ».^۱

۱. این وزن‌ها به صورت صفت آمده است، إِزْمِيلُ یعنی شخص بسیار تیز (انسان بسیار درک کننده، تیزهوش)، إِصْلِيْتُ یعنی شمشیر برنده، انسان شجاع و اقدام کننده به کارهای خطرناک. (لاروس) إِحْرِيصُ (با صاد بی نقطه) در کتب لغت دیده نشد، احریض (با ضاد نقطه‌دار) را تنها فرهنگ جامع نوین به «مرد بر جای مانده» معنی کرده است. لیکن در کتب لغت عربی دیده نشد.



ضمیرهای جمع «اسمائهم» مانند «عرضهم» راجع به «اسماء» است. چنان که گفته شد که اسماء، از نظر فرشتگان، مسمیاتند؛ یا پس از ظهور اسماء در وجود آدم، مسمیات ظاهر شدند. می شود در این آیه ضمیر راجع به ملائکه باشد؛ چنان که، در «عرضهم» احتمال می رود راجع به آدم باشد.

بنابراین، در سه مرحله و طور وجودی، آدم بر فرشتگان برتری یافت: اول، قدرت فکری و عقلی برای فراگرفتن اسماء، خواص و علائم ذاتی؛ دوم قدرت تصرف و تدبیر آشکار ساختن آن خواص در صحنه طبیعت که از «انباء» فهمیده می شود؛ سوم احاطه عقلی بر اسماء و صفات ملائکه. پس، از این آیات چنین برمی آید که فرشتگان، خود به خود تا آدم سربر نیاورده بود، نه از پدیده های هستی - که فرآورده های [خود] آن ها به اذن پروردگار است - آگاه بودند و نه از اسماء و خواص آن پدیده ها، نه به اطوار و صورت هایی که با دست تصرف آدم در آن ها پدید آمده است و نه به حدود و خواص خود؛ همه این ها نخست به صورت علمی در عقل آدم و عرضه یافتن و انباء در عالم خارج از عقل، با جعل خلیفه، ظهور کرد. پس این ملائکه خود به خود ترقی و تکامل ندارند و با پیشرفت و تکامل جهان، به سبب وجود آدم، کامل تر می گردند، زیرا تکامل و تطوّر از ماده و ترکیب قوای مختلف است؛ دیگر آنکه هر نوع از آن [فرشتگان] به محیط علم و عمل خود محدودند: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾^۱ زیرا بسیط اند. و علم به علم خود پرورده و آثار عمل خود هم ندارند. گویا این فرشتگان مانند دیگر موجودات زنده (غیر آدم) اند، با این فرق که اعمالشان عالمانه و ارادی است و قاهر و حاکم بر طبیعت و ماده اند، و می توانند به همه این ها آگاه شوند - نه عالم -؛ ولی دیگر زندگان، اعمالشان غریزی است و مقهور ماده و طبیعت اند. این ها نه به هستی خود آگاهی

۱. «و از ما (فرشتگان) هیچ کس نیست، مگر او را جایگاهی است معلوم»، الصافات (۳۷)، ۱۶۴.



دارند و نه نتیجه و خواص و آثار کارهای خود را می‌دانند؛ مانند زنبور عسل که از فرآورده و حکمت شکل‌های شش گوشه ساخته خود آگاه نیست.

از این آیات و گفته‌های بعضی از مفسرین، چنین استفاده می‌شود که خطاب و گفتگوهای درباره‌ی جعل خلیفه و امر به سجده، مخصوص به ملائکه ارضی بوده است. آن ملائکه‌ای که کارسازان عالم طبیعت و در خلال آن یا مماس با آن هستند.

آیه ﴿أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾^۱ خطاب به ابلیس پس از تمرد: «آیا خود را بزرگ شمردی یا از عالی رتبه‌ها بودی؟!» نیز مؤید همین است. این فرشتگان ارضی را شاید بتوان به آینه‌هایی تشبیه کرد که از جهت فوق (علل فاعلی) اشعه الهامات علمی بر آنها می‌تابد - نه از طریق اکتسابات و استعداد - و از آنها بر خلال ماده فشرده و طبیعت، به صورت هدایت غریزی و فطری منعکس می‌گردد و هر مستعدی را به راه می‌اندازد، تا به مقام آدمی رسد که به پای عقل و تفکر پیش رود و بر همه برتر آید. آن‌گاه در وجود عقلی و علمی آدم، سر وجود و آثار علمی و عملی فرشتگان آشکار می‌گردد: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، «وَأَعْلَمُ مَا تَبْدُونَ». آنچه از خود به وجود می‌آورید و آشکارا می‌نمایید، «وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» آن اسراری که در سر ذات خود پنهان می‌دارید. پس اسرار پنهان آسمان و زمین و بیرون و درون فرشتگان را خدا می‌داند و خلیفه خدا که خدا تعلیمش می‌دهد.

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا». اگر ملائکه ارضی مقصود باشد، الف و لام الملائکه در این آیات، برای عهد و اشاره به فرشتگانی است که تدبیر و تنظیم قوای حیاتی را از سر حد ماده و اطوار آن از قوای جسمی و نفسانی تا آستانه عالم عقل و اختیار، بلاواسطه به عهده دارند. گویا در آستانه این تحول شگرف، فاصله (تحیر و وقفه) ای پیش آمد. تعلیم و انبأ آدم و ابداء (ظهور) سر ذات و اعمال فرشتگان،

همه طبقات متسلسل آن‌ها را در برابر چنین تحول و قدرتی خاضع ساخت تا همه در مسیر تکامل قرار گرفته و سر بر آستانه او (آدم) نهادند، و همین سر سجده ملائکه و امر به آن است، زیرا روح و سر سجده، خضوع و انقیاد است که در پیکره انسان به صورت به خاک افتادن و سر بر خاک نهادن درمی آید. این حالت نماینده خضوع کامل است که مانند خاک، ساجد، تحت تدبیر و تصرف مسجود قرار می‌گیرد، سجده آن که در آسمان و زمین است: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ و گیاه خُرد و درشت ﴿وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ﴾^۲ همین حقیقت خضوع و انقیاد است. آیه سوره حجر این تحول خلقت و امر به سجده آدم را به وقوع تعبیر فرموده است: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۳. یعنی چون ظاهر و باطن او را آراسته و کامل ساختم و در او روح خود را دمیدم، همه در برابر او به حال سجده همیشه فرود آید. زیرا معنای «وقوع» (فقعوا) سقوط، ثبوت و وجوب است؛ و امر به وقوع در حال سجده است. بنابراین، این سجده وضع و حال موقتی، مانند سجده پیکره ظاهر آدمی نیست و در این مورد جایی برای بحث آنکه آیا سجده برای غیر خدا جایز است یا نه، باقی نمی‌ماند.

«فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى» استثنای ابلیس، هم تعمیم را می‌رساند که همه ملائکه، یا این نوع ملائکه، سجده آوردند، هم تجلیل مقام آدم مسجود و فرشتگان فرمانبر را. تنها آن که در آن سمت این تحول، در حال تمرد و تکبر و تحیر ماند، همان ابلیس بود. چگونگی و شکل و ترکیب ابلیس را (مانند ملائکه) ما نمی‌توانیم تصویر و ترسیم کنیم و نه از ما چنین چیزی خواسته شده است. آنچه با بررسی عقلی

۱. «و هر که در آسمان‌ها و زمین است، برای خدا سجده می‌کند». الرعد (۱۳)، ۱۵.

۲. «و گیاه خُرد و درخت سجده می‌کنند». الرحمن (۵۵)، ۶.

۳. الحجر (۱۵)، ۲۹.



می‌توان به آن پی برد و همین است که مبدأ شرّ و اغوا و وسوسه‌ای هست که آدمی را در جهت خلاف کمال و مصلحت و عاقبت اندیشی می‌کشاند؛ و باید مراقب اغوا و وسوسه‌های او بود و روح و عقل را از کیدها و فریب‌های او آزاد ساخت؛ این مبدأ است که حق را باطل و باطل را حق و شرّ را خیر و خیر را شرّ می‌نمایاند؛ از آنچه نباید ترسید می‌ترساند و از آنچه باید ترسید به آن جرأت می‌دهد؛ وعده‌های فریبنده می‌دهد و سراب را واقع می‌نمایاند و در برابر حق و مصلحت و بینش، پرده‌ای از وعده‌های فریبنده پیش می‌آورد و ماوراء آن را می‌پوشاند: ﴿يَعِدُّهُمْ وَيُؤْمِنُهُمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾^۱. همین که آدمی در معرض خشم و تجاوز به حقّ غیر و شهوت و هر گناهی قرار گرفت، آن را تقویت و محیط فکر را تاریک می‌کند، عاقبت را می‌پوشاند و ندا و نور وجدان را خاموش می‌گرداند.

این‌ها نشانی‌ها و اوصاف شیطان است که قرآن و روایات دینی بیان کرده‌اند و ما خود این‌ها را احساس می‌کنیم و پی می‌بریم که مبدئی برای این‌گونه امور وجود دارد؛ چنان‌که با همین احساس، مبدأ خیر و الهام را که ملک است، می‌شناسیم. هرگاه در معرض خیر یا شرّ و حق یا باطل قرار گرفتیم، دو صف مقابل در باطن ما تشکیل می‌شود و ما در وسط، دچار کشمکش آن‌ها می‌گردیم: مبادی خیر که از قوای وجدان و عقل صریح نیرو می‌گیرد، به سمت صلاح می‌کشاند؛ و مبادی شرّ که قوای وهمی، شهوات و غضب را بسیج می‌کند، به سوی پرتگاه و هبوط سوق می‌دهد. تنها این قوا نیستند که در برابر هم بسیج می‌شوند، بلکه احساس می‌کنیم که پی در پی امداد می‌گردند. مگر جز این است که همه قوای طبیعی و میکربهای بیماری را ما از چگونگی آثار و تنوع آن‌ها می‌شناسیم و برای هر حادثه و اثری مبدأ

۱. [شیطان] به آنان وعده می‌دهد و ایشان را در آرزوها می‌افکند، و حال آنکه شیطان به ایشان جز فریبی وعده



و مؤثری می‌جویم؟ بدین جهت وجود شیطان و ملک را همه ملل جهان، از عالم و جاهل، معتقد بوده‌اند، البته علمای مادی از مبادی اثر، تعبیر به «قوا» می‌کنند و از نام مَلَك می‌گیرند؛ و پیروان دین از نام «قوه» پرهیز دارند. پس بیشتر اختلاف در نام گذاری یا بعضی از اوصاف است نه در اصل آن. بنابراین، شیطان را نباید همان «قوه واهمه» دانست، چنان‌که بعضی تصور کرده‌اند، بلکه واهمه مظهر و دستاویز و نماینده مبدأ شرّ و شیطان در وجود و باطن آدمی است؛ چنان‌که وجدان، نماینده و عامل خیر در آن است و آدمی خود فشرده و نمونه همه جهان و عالم بزرگ است. از این قوای فشرده متضاد و مرموز به «لَمَّة» تعبیر فرموده‌اند: «فِي الْإِنْسَانِ لَمَّةٌ مِّنَ الْمَلَكِ وَ لَمَّةٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ».^۱ پس، هر یک از این دو گونه قوای نهانی و متراکم در وجود آدم، پیوسته با مبادی خود هستند، قوای خیر در راه تکامل و سرّ آدمی منقادند و قوای شرّ، با وسوسه شیطانی و تحریکات وهمی سر باز میزنند و از نظام عقل و حکومت [آن] خارج می‌شوند و ملعون و مطرود می‌گردند. باز همین مبدأ شرّ و سپاهیان او مقدمه خیر و تکامل هستند. زیرا همین جهت نفی و تضاد و معارضه، (مانند ملل در حال جنگ)، منشأ نیروی عقل، اراده و اختیار می‌گردد و آدم را برای استقلال و آزادی از بند غرائز و برای جبران هر نوع هبوط و انحطاطی آماده می‌سازد.

این قوای شیطانی و همی است که عقل را به سوی درک جزئیات، اختراعات و تعمیر جهان می‌کشاند؛ و گرنه عقلِ مُدْرِكِ کلیات و متوجّه به عوالم بالا کجا سر فرود می‌آورد تا در خلال طبیعت باریک بینی از خود نشان دهد. فرمودند: «لَوْلَا عُصْيَانُ آدَمَ، مَا تَمَّ مَقَادِيرُ اللَّهِ»: اگر عصیان آدم نبود، مقدرات خداوند سر و سامان

۱. «در وجود انسان اثری از فرشته و اثری از شیطان هست». کلینی، الکافی، همان، ج ۲، ص ۳۳۰؛ در اصل:

«عن ابی عبد الله عليه السلام قال، قال امیر المؤمنین عليه السلام: لَمَتَانِ لَمَّةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ لَمَّةٌ مِنَ الْمَلَكِ ...»



نمی‌گرفت و کار خدا تمام نمی‌شد. راه صعود از همین جاست که قوای وهمی و سپاه شیطان تسلیم سر آدمی و عقل شوند. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ شَيْطَانِي أَسْلَمَ بِيَدِي».^۱ (شیطان من به دست خودم تسلیم شده است). پس، شیطان در آغاز متمرّد و سرکش است و با قدرت ایمان و عقل می‌توان تسلیمش کرد و [شیطان] جزء نظام وجود است، نه آنکه شرّ مطلق و موجود مستقل باشد، چنان‌که ثنوی‌ها، یعنی معتقدان به دو مبدأ مستقل خیر و شرّ (یزدان و اهریمن) معتقدند.

در پایان آیه می‌فرماید: «ابلیس از کافران بود». کفر سبب سرپیچی و سرکشی او شد، نه آنکه پس از سرپیچی از کافران گردید. و این همان کفر و پوشیدگی از مقام آدمیت است، نه کفر به خدا و نه کفر مطلق.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. ابن عربی، محی‌الدین، تفسیر القرآن الکریم، ناصر خسرو، تهران، ج ۲، ص ۳۶۷، ذیل آیه ۷۷-۸۵ سوره ص؛ و ص ۷۱۳ ذیل آیات ۹-۱۳ سوره جن.